

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه تنبيه اول

مرحوم آخوند قائل شدند به این که مشتق دارای يك مفهوم بسیط است؛ و در این تنبیه به طور کلی برای بساطت دو دلیل اقامه شد که دلیل اول را محقق شریف اقامه کرد و تقریباً آخوند این دلیل را نپذیرفتند.

و دلیل دوم که خود آخوند برای بساطت آورد. و نتیجه بحث این شد که مرحوم آخوند برای بساطت يك دلیل که مورد نظر خودشان است آوردند.

تنبیه دوم: تفاوت میان مشتق و مبدأ مشتق

در حقیقت این تنبیه دوم برای جواب از يك اشکال منعقد می شود. و آن اشکال این است که: ما يك مشتق و يك مبدأ مشتق داریم. ضارب را مشتق و ضرب را مبدأ مشتق می دانیم.

در قضایای حملیه ملاحظه می کنیم که حمل مشتق بر ذات صحیح است و می توانیم قضیه تشکیل داده و بگوییم: «زید ضارب»؛ ولی حمل مبدأ مشتق بر ذات صحیح نیست، یعنی: «زید ضرب» غلط است و مبدأ قابلیت حمل ندارد.

این جا دو مطلب، سبب يك اشکالی شده است:

1- يك مطلب این است که شما در بحث سابق اثبات کردید که مشتق دارای يك مفهوم بسیطی است و دارای مفهوم مرکب نیست. اگر مفهوم مشتق، بسیط است پس چرا مشتق، قابل حمل بر ذات است؛ ولی ضرب که آن هم مفهوم بسیطی دارد قابلیت حمل را ندارد؟ این يك جهت اشکال است.

2- جهت دوم اشکال این است که مشتق يك ماده و يك هیئت دارد. ماده ضارب، ضرب است و هیئتی هم دارد که هیئت اسم فاعل است. حال که ماده ضارب، ضرب است؛ چطور خود ضارب، قابل حمل بر ذات است، در حالی که ماده آن قابلیت حمل را ندارد؟

به عبارت دیگر: شما می گوید: ماده ضارب، ضرب است و هیئت آن هم نسبت بین این ضرب و يك ذاتی در یکی از ازمینه ثلاثه است. این ماده که جزء ضارب است قابلیت حمل را ندارد، پس چگونه خود ضارب قابلیت حمل را دارد؟ این جهت دوم، مهمتر است و در کتب اصولی متعرض شده اند.

این دو جهت، سبب این اشکال شده است که بیاییم فرق میان مشتق و مبدأ مشتق را بیان کنیم.

از يك طرف این مسلّم است که وقتی بخواهیم قضیه تشکیل دهیم می‌توانیم ضارب را محمول قرار دهیم، ولی مبدأ را نمی‌توانیم محمول قضیه قرار دهیم و «زید ضرب» قطعاً غلط است. این مسئله مورد بحث نیست و مسلّم است؛ ولی این دو جهت - یعنی: بساطت مشتق؛ و این که مشتقی که از مادّه و هیئتی تشکیل شده و مادّه‌اش قابل هم نیست، چرا خودش قابل حمل باشد - باعث اشکال شده است که فرق میان مشتق و مبدأ چیست؟

آخوند ابتداءً نظریه خودشان را در فرق بین مشتق و مبدأ بیان می‌کنند و بعد کلامی را از صاحب فصول نقل و ردّ می‌کنند؛ و به‌طور کلی در این بحث، دو بیان برای فرق میان مشتق و مبدأ آن مطرح می‌شود.

#### بیان مرحوم آخوند در فرق میان مشتق و مبدأ مشتق

بیان اوّل که نظر خود آخوند است این است که فرق بین مشتق و مبدأ آن يك فرق حقیقی است. مشتق در ذات معنا و مدلولش خصوصیتی وجود دارد که آن خصوصیت، اجازه حمل مشتق بر ذات را می‌دهد و مبدأ مشتق در معنا و ذات مفهوم آن خصوصیتی وجود دارد که اجازه حمل را نمی‌دهد.

در مشتق، بین مشتق و آن ذاتی که متلبّس به مبدأ است يك اتحادی واقعا موجود است، مثلاً در ضارب بین ضرب و زید يك اتحادی وجود دارد و ضارب حاکی از این اتحاد است. این اتحاد که در ذات معنای مشتق وجود دارد - یا به تعبیر آخوند: جری که به معنای اتحاد مبدأ با ذات است - سبب می‌شود که ضارب، قابل حمل بر ذات - مثل زید باشد و بتوانیم بگوییم: زید ضارب.

ولی در خود مبدأ (ضرب) بین ضرب و موضوع قضیه اتحادی وجود ندارد و ضارب خودش يك حدثی و يك وجود مستقلى غير از وجود زید است. همان‌طور که بین زید و عمرو اتحادی نیست هر کدام يك وجود مستقل دارند، ضرب هم همین‌طور است و در ذات مفهوم ضرب يك معنای استقلالی وجود دارد و به‌طور کلی يك چیز مستقلى است و این باعث می‌شود که قابلیت حمل بر زید را پیدا نکند.

پس فرق بین مشتق و مبدأ فرق حقیقی است که برمی‌گردد به يك خصوصیتی که در ذات مفهوم مشتق و مبدأ نهفته است.

اهل معقول و حکماء در فرق بین مشتق و مبدأ تعبیر کرده‌اند که مشتق، شیء لا بشرط است و مبدأ، شیء بشرط لا است. لا بشرط، یعنی: لا بشرط از حمل است، یعنی: قابلیت حمل را دارد و می‌توان ضارب را محمول قرار داد یا نداد. ولی مبدأ که ضرب است بشرط لای از حمل است، یعنی: قابلیت حمل را ندارد.

آن‌چه که حکماء در فرق بین مشتق و مبدأ بیان کرده‌اند مرادشان همین است که ما ذکر می‌کنیم، یعنی: مشتق، شیء لا بشرط از حمل است به خاطر خصوصیتی که در ذات معنای مشتق است و آن مسئله اتحاد است. و مبدأ، بشرط لای از حمل است به خاطر آن خصوصیتی که در ذات مفهوم مبدأ است.

#### بیان مرحوم صاحب فصول در فرق میان مشتق و مبدأ مشتق

صاحب فصول ابتداءً کلام اهل معقول را بیان کرده است که اهل معقول در فرق بین مشتق و مبدأ گفته‌اند که مشتق، شیء لا بشرط است و مبدأ، به شرط لا است.

ولی صاحب فصول تفسیری دیگر برای کلام اهل معقول کرده است و آن این است که گفته است:

این فرق يك فرق اعتباری است، یعنی: گفته است اهل معقول مقصودشان این است که اگر حَدَثِ ضرب را لا بشرط اعتبار کنیم مشتق است. و اگر حَدَثِ ضرب را بشرط لا اعتبار کنیم می‌شود مبدأ.

به عبارت دیگر: صاحب فصول می‌گوید: ضارب و ضرب معنایش یکی است و يك مفهوم واحد دارند و دو مفهوم متغایر ندارند، ولی این يك معنا را دوجور می‌شود اعتبار کرد:

اگر لا بشرط اعتبار کنیم، مشتق می‌شود.

اگر بشرط لا اعتبار کنیم مصدر، یعنی: خود ضرب می‌شود.

بعد از این که صاحب فصول این تفسیر را برای کلام حکماء ذکر کرده است، يك اشکال کرده است که: اگر مسئله اعتباری است، قانون کلی داریم که اعتبار به دست معتبر است و هر طور که معتبر بخواهد اعتبار می‌کند. و لذا صاحب فصول اشکال کرده است که وقتی مسئله اعتباری شد، باید بگوییم:

اگر خود علم را لا بشرط اعتبار کنیم باید خود علم قابل حمل باشد و بگوییم: زید علم؛ در حالی که اگر هزار مرتبه هم علم را لا بشرط اعتبار کنیم قابلیت حمل را ندارد.

#### اشکال مرحوم آخوند بر کلام صاحب فصول

آخوند می‌گوید: صاحب فصول، مراد کلام اهل معقول را نفهمیده است. اهل معقول وقتی که می‌گویند: مشتق، شیء لا بشرط و مبدأ، بشرط لا است؛ مرادشان این نیست که اینها امور اعتباری هستند، مثل اعتباراتی که در بحث مطلق و مقید ذکر می‌شد (که گفته می‌شد ماهیت، اعتبارات ثلاثه دارد).

صاحب فصول خیال کرده است که حکماء مرادشان از این لا بشرط و بشرط لا، همان لا بشرط و بشرط لا است که در اعتبارات ماهیت بیان می‌کنند.

اما **اولاً**: اگر خودمان باشیم و کلام حکماء، می‌گوییم: مرادشان از لا بشرط و بشرط لا، آن لا بشرط و بشرط لا در اعتبارات ماهیت نیست و حکماء فرق بین مشتق و مبدأ را يك فرق اعتباری نمی‌دانند که شما صاحب فصول خیال کردید؛ بلکه فرق را حقیقی می‌دانند.

**ثانیاً**: آخوند برای کلام خودش يك مؤیدی هم ذکر می‌کند که وقتی به کتب حکماء رجوع می‌کنیم، در مسئله فرق بین جنس و ماده و فرق بین فصل و صورت همین مسئله بشرط لا و لا بشرط را بیان کرده و گفته‌اند که جنس و فصل، دو جزء، تحلیلی عقلی است؛ و لذا ترکیب انسان از دو جزء ترکیب عقلی است ولی به حسب خارج يك ماده‌ای است که ماده اولی است و صورتی، دارد.

در فلسفه می‌گویند: جنس از ماده و فصل، از صورت نوعیه گرفته می‌شود. پس ماده و صورت دو جزء خارجی هستند و جنس و فصل دو جزء عقلی هستند. و در این جا در فرق بین جنس و ماده و صورت و فصل گفته‌اند:

جنس، لا بشرط از حمل است، یعنی: می‌توان گفت: الانسان حیوان؛ ولی مادّه، بشرط لا از حمل است یعنی نمی‌توان گفت: الانسان هیولی.

جناب صاحب فصول: آیا این‌جا لا بشرط و بشرط لا هم اعتباری است یا خیر؟ روشن است که فرق بین مادّه و جنس، اعتباری نیست و فرق حقیقی است.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين